



در دل تاریخ، هر نسلی با لحظه‌ای رو به‌رو می‌شود که نه‌تنها گذشته را بازتاب می‌دهد، بلکه آینده را نیز بازتعریف می‌کند. ما وارثان قرن پانزدهم شمسی، در موقعیتی ایستاده‌ایم که پرسش‌های

بنیادین‌مان فراتر از مرزهای سیاسی یا اقتصادی می‌رود و به عمق هویت انسانی نفوذ می‌کند. تاریخ بیش از آنکه خطی مستقیم از گذشته به حال باشد، مجموعه‌ای از پرسش‌های وجودی است که هر دوره را معنا می‌بخشد.

نسل مشروطه با استبداد رویبرو بود و از آزادی می‌پرسیده؛ نسل دهه ۵۰ شمسی، امکان تشکیل حکومتی مبتنی بر دین را کوش می‌کرد اما نسل ما، در جهانی که با سرعت خیره‌کننده فناوری، بحران‌های معنوی و شتاب بی‌وقفه زندگی روزمره دست‌وپنجه نرم می‌کند، با پرسشی عمیق‌تر و وجودی‌تر مواجه است: چگونه می‌توان دیندار ماند و هم‌زمان آینده‌ای نو ساخت؟ این پرسش، نه شعاری اخلاقی است و نه صرفاً یک چالش فردی، بلکه هویتی تاریخی و تمدنی است که نسل جوان امروز را میان ۳ جاذبه نوستالژی سنت‌های کهن، رفاه وسوسه‌انگیز مدرنیته و عطش سرکش معنویت سرگردان می‌کند. با این حال، هیچ‌کدام از این جاذبه‌ها به تنهایی نمی‌تواند «خانه وجود» او را بسازد؛ جایی امن و پایدار برای روحی که در توفان‌های مدرن گم شده است. واقعیت تلخ این است که دینداری سنتی، انگونه‌که در گذشته تجربه می‌شد، دیگر کافی نیست. دینداری‌ای که تنها به عبادات فردی، توصیه‌های اخلاقی کلیشه‌ای یا خاطره‌گویی از دهه ۶۰ شمسی محدود شود، توان نفوذ به ذهن و روح نسل امروز را از دست داده است. این دینداری، مانند نگینی کهنه در ویترینی خاک‌گرفته، جذابیت خود را برای جوانی از دست می‌دهد که با شبکه‌های اجتماعی، هوش مصنوعی و… دست به گریبان است. از سوی دیگر، نسخه وارداتی «روشنفکری دینی» نیز که دین را به تجربه‌ای شخصی و خصوصی تقلیل داد، روح پویای انقلاب اسلامی را تبخیر و آسان‌مدن را بی‌پناه‌تر از پیش رها کرد. این رویکرد، دین را به یک سلیقه فردی تبدیل کرد؛ چیزی شبیه یک اپلیکیشن اختیاری در گوشی هوشمند که هر زمان دلخواه می‌توان آن را خاموش یا روشن کرد. آنچه نسل ما به آن نیاز دارد، «دینداری آینده‌ساز» است؛ دینداری‌ای پویا و خلاق که نه‌تنها در جهان فردا حضور یابد، بلکه تاریخ را بازنویسی کند و تمدنی نو بر پایه توحید بنا نهد. این دینداری، پلی است میان گذشته و آینده که انسان را از حاشیه به مرکز تاریخ بازمی‌گرداند.

■ **انقلاب اسلامی: نه بازگشت به گذشته، نه نسخه‌برداری از غرب** برای درک این ضرورت، باید به پیشینه‌های انقلاب اسلامی بازگردیم. انقلاب اسلامی بیش از آنکه یک تغییر حکومتی ساده باشد، یک تحول پارادایمی عمیق بود. گویی دری به افق‌های ناشناخته گشوده‌شد. امام خمینی(ره) با بینش الهی‌اش، پنج‌راهی به آینده‌ای نو گشود؛ آینده‌ای که نه تکرار سنت‌های منجمد گذشته بود – با تمام زیبایی‌هایش – و نه تقلیدی کور کورانه از مدرنیته غربی، با تمام پیشرفت‌های مادی‌اش اما متأسفانه، بخش عمده‌ای از جامعه و نخبگان ما هنوز عمق این «پنجره» را دریافته‌اند و در دام ۳ مفهوم خطرناک افتاده‌اند. از این سو، سنت‌زدگان تلاشی می‌کنند ما را به گذشته بازگردانند و دین را در چارچوب مناسک فسردی و احکام عبادی محدود کنند؛ دینداران‌ای که مانند موزه‌ای از خاطرات، از جریان زندگی واقعی جدا افتاده است. از سوی دیگر، روشنفکران دینی می‌کوشند دین را به تجربه‌ای بی‌خطر و شخصی کاهش دهند تا با سبک زندگی مدرن – پر از مصرف و فردگرایی – تصادم نکند. هر ۲ رویکرد، آینده را خفه می‌کنند و انقلاب را به یک رویداد بی‌معنا تقلیل می‌دهند. انقلاب اسلامی نه «ارگانیسم مذهبی» است – بازگشت به گذشته‌ای ایدئال‌سازی‌شده – و نه «فرم سکولار»، بلکه طلوع

یک جهان تازه است؛ جهانی «بین ۲ جهان». به تعبیر استاد اصغر طاهرزاده، جایی که نه سنت مطلق است و نه مدرنیته، بلکه افقی نو برای ظهور انسان توحیدی گشوده می‌شود.

■ **مسئله اصلی نسل ما؛ بی‌خانمانی وجودی**

مسئله اصلی نسل ما فراتر از مسائل روزمره، «بی‌خانمانی وجودی» است. جوان امروز در ازدحام بی‌پایان اطلاعات، سرگرمی‌های دیجیتال، سرعت زندگی شهری و فرهنگ مصرف‌گرا گم شده است. او ظاهراً همه امکانات مدرن را در دسترس دارد – از گوشی‌های هوشمند تا شبکه‌های جهانی – اما جایی برای «قرار گرفتن» ندارد؛ جایی که روحش آرام گیرد و معنایش را بیابد. آنچه روشنفکران دینی در ۳ دهه اخیر تبلیغ کردند، در ظاهر مهربان و جذاب بود؛ اسلامی شخصی، ذوقی و بریده از تاریخ که دین را به یک تجربه خصوصی و بی‌قدرت تبدیل کرد. به زبان صریح اما دقیق، این روشنفکری، دین را «بی‌خطر» کرد و دینی که خطری برای نظم‌های باطل و ظالمانه نداشته باشد، دیگر دین نیست، بلکه سایه‌ای کمرنگ از آن است. در مقابل، برخی سنت‌گرایان، از ترس جهان جدید، دین را پشت دیوارهای مناسک پنهان کردند تا مبادا دگرگون شود. نتیجه این دوگانگی، دینداری‌ای شد که برای نسل امروز با «سطحی و قابل حذف» به نظر می‌رسد – مانند یک عادت موقت – یا «سخت» و ناکارآمد». دور از ریتم زندگی واقعی، نسل ما میان ۲ بیراهه رها شد؛ سنت بی‌زمان که گذشته را ایدئال می‌کند، بدون توجه به حال و مدرنیته بی‌معنا که حال را بر می‌کند بدون نگاهی به ابدیت.

■ **نیاز به زبانی نو برای دینداری در عصر جدید**

در این میان، اندیشه استاد اصغر طاهرزاده اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، زیرا او از معدود متفکرانی است که نه شیفته غرب است و نه اسیر سنت‌های کهنه. طاهرزاده کوشش می‌کند زبانی نو برای دینداری در عصر جدید بسازد؛ زبانی که به فلسفه اسلامی تکیه دارد اما از گفت‌وگو با اندیشه‌های معاصر نمی‌هرسد. او

انقلاب اسلامی را نه صرفاً یک رویداد سیاسی، بلکه «واقعۀ‌ای تاریخی – متافیزیکی» می‌بیند؛ لحظه‌ای که توحید را از محراب به میدان تاریخ آورد. مهم‌تر از همه، دینداری را در نسبت با آینده تعریف می‌کند، نه گذشته. اصغرزاده با صراحت می‌گوید: «دینداری‌ای که در آینده نتواند حضور یابد، دینداری نیست؛ نوستالژی است». این تمایز، او را از ۳ جریان اصلی جدا می‌کند: سنت‌زدگی که گذشته را تقدیس می‌کند، روشنفکری دینی که حال را مصلحانه مدیریت می‌کند و تکنوکرات‌های غرب‌زده که آینده را به پیشرفت مادی تقلیل می‌دهند.

■ **۳ بن‌بست دینداری امروز**

دینداری امروز در ۳ بن‌بست گرفتار آمده است که هر کدام آینده را مسدود می‌کند. نخست – دینداری سنت‌زده: این رویکرد، دین را در جهان پیغام‌دین رنکه داشته و از فهم جهان جدید عاجز است. افات این رویکرد آشکار است: اول فردی و مناسکی شدن دین است که عبادت را به مناسک تکراری تبدیل می‌کند، دوم غفلت از مسؤولیت‌های تاریخی و اجتماعی است که انسان را از صحنه تاریخ دور می‌کند و سوم ترس از نو شدن است که سنت را به موزه‌داری خاطر‌ها بدل می‌کند. سنت‌گرایی وقتی به حفظ گذشته بسنده کند، پاسدار حقیقت نیست، بلکه نگهبان سایه‌ای از آن است.

دوم – روشنفکری دینی: این جریان، برای سازگاری دین با مدرنیته، آن را راعل سلاح کرد. جهاد را خشونت خواند و از آن گریخت، ولایت را به سلیقه‌ای تاریخی تقلیل داد، وحی را به تجربه شخصی فروکاست و شریعت را به توصیه‌های اخلاقی نرم تبدیل کرد. نتیجه، دینی بی‌خاصیت شد که با زندگی مصرفی شهری همخوانی دارد اما روح را سیراب نمی‌کند. سوم – دینداری تکنوکرات یا اسلام توسعه‌زده: پس از جنگ تحمیلی ۸ ساله، برخی مدیران شیفته مدل توسعه غربی

نقدی بر سخنرانی اخیر یوسف اباذری در نشست «جامعه‌شناسی و ایران معاصر»

گفت‌مان بی‌سرانجام

گرفته‌اند، این امر، سخن را از سطح بحث علمی به سطح «خطابه انتقادی» نزدیک کرده است.

بخش مهمی از سخنرانی اباذری مبتنی بر ارجاع به تجربه‌های شخصی، حکایت‌های موردی یا مشاهدۀهای روزمره است. اباذری مثال‌هایی می‌زند و سپس نتیجه‌گیری‌های کلی درباره «جامعه نئولیبرال» ارائه می‌دهد. این روش از نظر علمی مشکل‌زاست، زیرا مشاهدۀ موردی نمی‌تواند مبنای قانون‌مندسازی کلان قرار گیرد، مگر آنکه با داده‌های سیستماتیک سنجیده شود.

نقل تجربه زیسته می‌تواند برای روش‌سازی فضا مفید باشد اما جایگزین تحلیل علمی نمی‌شود. این شیوه، نوعی تعمیم بی‌پایه ایجاد می‌کند که در نهایت به کلی‌گویی می‌انجامد. همچنان‌که یک با چند مشاهده محدود توان اثبات یک قانون اجتماعی را ندارد، چند مثال فردی نیز نمی‌تواند ساختار کلان «نظم نئولیبرال» را توضیح دهد. اباذری گاه از زبان فلسفی سخن می‌گوید، گاه از جامعه‌شناسی انتقادی، گاه از آمار و از گاه تجربه‌های زیسته دانشجویان. این ترکیب، اگر بدون چارچوب نظری و روش‌شناختی روشن انجام شود، شونده را سرگردم می‌کند و موجب می‌شود سخنان در سطح «دیدگاه شخصی» باقی بماند. جامعه‌شناسی انتقادی زمانی اعتبار دارد که حساسیت انتقادی خود را با انضباط روش‌شناختی ترکیب کند، نه اینکه آن را جایگزین نظم تحلیلی کند.

در سخنرانی اباذری، بارها از واژه‌ها و تعبیری استفاده می‌شود که بار ایدئولوژیک دارد. استفاده از چنین زبان توصیفی در رویکرد انتقادی قابل فهم است اما زمانی که جایگزین تحلیل علمی شود، پیامدش مبهم‌سازی واقعیت است. این زبان، شونده را به موضع احساسی و ارزشی سوق می‌دهد اما به ابزاری برای فهم علی‌پدیده‌ها نمی‌دهد.

در نتیجه، این سخنرانی بیشتر شبیه مایفیشت انتقادی است تا تحلیل جامعه‌شناختی. خطر چنین وضعی آن است که مخاطب، به جای فهم سازوکارهای پیچیده اجتماعی، تنها با نوعی احساس خشم یا ناامیدی جلسه را ترک می‌کند.

۲- **محدودیت‌های گفت‌مانی و کارکرد اجتماعی سخنرانی**

حتی اگر ضعف‌های مفهومی و روش‌شناختی را نادیده بگیریم، سخنرانی دانشگاهی را باید در مقام «کنش گفت‌مانی» نیز سنجید؛ اینکه چه نوع سوژه‌ای تولید می‌کند، چه نوع رابطه‌ای میان دانش و عمل اجتماعی برقرار می‌کند و چه تأثیری روی افق فکری مخاطبان می‌گذارد. در این سطح، مسأله صرفاً درست یا غلط بودن گزاره‌ها نیست، بلکه این است که این سخنرانی چه نوع افق ذهنی و چه نوع سیاست‌ورزی معرفتی را بازتولید می‌کند؟

در این نگاه، سخنرانی اباذری نماینده گفت‌مانی است که در فضای روشنفکری و دانشگاهی ایران طی دهه‌های اخیر رواج یافته؛ یعنی گفت‌مان انتقادی بدون افق. این گفت‌مان، معمولاً با زبان رادیکال، واژگان فلسفی و تحلیل‌های کلان ساختاری سخن می‌گوید اما از



انقلاب اسلامی؛ نقطه آغاز دینداری آینده‌محور و تمدنی

فصل تازه دینداری

شدند و انقلاب را به حاشیه راندند، پیشرفت را به اقتصاد و تکنولوژی محدود کردند، دین را به ویرترین فرهنگی دولت بدل کردند و آرمان تمدن اسلامی را با شعارهای «ایران نرمال» جایگزین کردند. این رویکرد، اگر از غرب‌زدگی عبور نکند، آینده را به بن‌بست می‌کشاند.

■ **دینداری آینده‌ساز؛ راه عبور از بن‌بست اکنون**

در برابر این بن‌بست‌ها استاد طاهرزاده «دینداری آینده‌ساز» را پیشنهاد می‌کند؛ دینداری‌ای آگاهانه، اجتماعی، توحیدی و آزادی‌بخش که آینده را می‌سازد. ویژگی‌های آن، از این دست است: ۱- خودآگاهی تاریخی که انسان را از گمراهی نجات می‌دهد ۲- دینداری اجتماعی – تمدنی که ایمان را به کنش جمعی پیوند می‌زند ۳- ایمان با آزادی درونی، نه تقلیدی کور ۴- توحید عمیق در مواجهه با جهان مدرن که تکنیک را به خدمت معنویت درمی‌آورد و زبانی نو برای بیان ایمان، از طریق هنر، رسانه و حکمت که پیام الهی را به دل‌های جوان می‌رساند. جهان امروز، با همه پیشرفت‌های خیره‌کننده‌اش، درگیر یک «فروپاشی پنهان» است؛ نه سیاسی یا اقتصادی، بلکه فروپاشی معنا. غرب که همه‌چیز را فتح کرده، پاسخی به سؤال بنیادین «برای چه باید زنده بود؟» ندارد. این، مرگ تمدن غرب است؛ مرگ امید، مرگ معنا و مرگ آینده. میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی، پس از مشاهده انقلاب ایران، با شگفتی گفت: «پنجا معنویتنی سیاسی متولد شد که قرن‌ها کسی انتظارش را نداشت». انقلاب اسلامی با روح توحیدی‌اش، «راه عبور» را نشان داد؛ نه بازگشت به گذشته، بلکه ورود به عصر جدیدی از بشر؛ جایی که تکنیک برده نمی‌شود، بلکه رها می‌شود. آینده، متعلق به تمدنی است که ۳ حقیقت را با هم جمع کند: «معنویت» که بدون آن انسان بی‌خدا آینده‌ای نمی‌سازد، «آزادی» که ایمان تحمیلی ایمان نیست و «عدالت اجتماعی» که روح هر تمدن الهی است. انقلاب اسلامی تنها طرح‌روای است که این ۳ راه‌هم‌زمان پیش می‌برد

و انسان را به اوج می‌رساند.

انقلاب اسلامی آغاز عصر تازه دینداری بشر است. آنچه در مدینه‌النبی آغاز شد و در عاشورا به اوج رسید، در عصر امام خمینی(ره) دوباره تاریخ‌ساز شد. به تعبیر طاهرزاده «اگر انقلاب اسلامی فهم نشود، هیچ موضوعی برای تفکر در این زمانه باقی نمی‌ماند». چرا؟ زیرا انقلاب، ایمان را از تجربه فردی و عرفانی به حضور اجتماعی و تمدنی کشاند؛ دین را از محراب به جامعه آورد و انسان را از مصرف‌کننده منفعل جهان مدرن به فاعل فعال تاریخ تبدیل کرد. انقلاب دین را از حافظه به زندگی و سیاست آورد، عبادت را از امر فردی به مسؤولیت اجتماعی پیوند زد و انسان را از تماشاچی به سازنده تاریخ بدل کرد، چرا که دینداری‌ای که تاریخ بسازد، محکوم به دفن در تاریخ است.

■ **رسالت نسل ما چیست؟**

رسالت نسل ما گذار از دینداری مصرفی به دینداری سازنده است. هر نسلی وظیفه‌ای تاریخی دارد و نسل امروز، نسل «انتخاب» است. این نسل یا در نیهیلیسم جهانی – پوچی بی‌معنا – حل می‌شود، یا به پیشگام تمدن توحیدی تبدیل می‌شود. این بار، ایمان باید با انتخاب آگاهانه همراه باشد، نه تقلید عادت‌گونه از والدین و نه معنویت احساسی بی‌ریشه که با نخستین بحران خاموش می‌شود. برای فهم بلوغ دینداری، می‌توان آن را در ۵ سطح تصور کرد: سطح اول، تقلیدی که با نخستین شبهه فرومی‌ریزد؛ سطح دوم، احساسی – مناسبتی که زود جوشیده و زود خاموش می‌شود؛ سطح سوم، اخلاقی فردی که خوب است اما ناکافی برای جهان پیچیده امروز؛ سطح چهارم، اجتماعی – تمدنی که انسان را به ورود در تاریخ و ساخت جامعه می‌کشاند و سطح پنجم، حضوری – توحیدی که آینده‌سازی را با قرب الهی در تاروپود زندگی پیوند می‌زند. رسالت ما، صعود به سطوح چهارم و پنجم است؛ جایی که ایمان نه‌تنها حفظ می‌شود، بلکه جهان را دگرگون می‌کند.

برای جوان امروز، نسخه عملی نه کلیشه‌های تکراری، بلکه راهکارهایی کاربردی و متناسب با واقعیت‌های روزمره است. نخست باید خودآگاهی تاریخی پیدا کند؛ بداند کجای تاریخ ایستاده – میان انقلاب و چالش‌های مدرن – تا قطب‌نمایی برای تصمیم‌هایش داشته باشد. دوم، ایمان را از نو و از درون انتخاب کند؛ پرسد «می‌خواهم کدام انسان باشم؟»؛ ایمان ریشه‌دار، انتخاب‌شده است، نه تحمیل‌شده. سوم، تقوا را به عنوان حضور ببیند، نه ترس؛ تقوا پناهاگه نور است، دیواری برای محدودیت؛ یعنی «ا خدا بودن» در هر تصمیم روزمره، از انتخاب شغل تا روابط اجتماعی. چهارم، فقط قاطا نداشت، فهمنده شود؛ اطلاعات انبوه بدون فهم، مانند کتابخانه‌ای بدون خواننده است. فهم، ربط معرفت به زندگی واقعی است. پنجم، در جامعه باشد، نه در انزوای معنویت خصوصی. دینداری آینده، جمع مسجد و کنش اجتماعی است. ایمان پشت درهای بسته، زمزمه می‌شود و از جهان جدا می‌افتد. ششم، زبان زیبایی ایمان را بیاموزد؛ با هنر، رسانه، ادبیات، فیلم و زیبایی‌های بی‌گود. ایمان اگر زبانی جذاب نیابد، در هیاهوی مدرن شنیده نمی‌شود.

■ **فرام‌سخن**

در جمع‌بندی، انقلاب اسلامی پایان یک دوره نیست، آغاز عصر جدید بشر است؛ عصری که انسان از بردگی تکنیک رها می‌شود و دوباره «خانه وجود» خود را می‌یابد. این نسل امروز دریابد که «دینداری آینده‌ساز» تنها راه عبور از پوچی مدرنیته و نوستالژی سنت است؛ معنای سخن استاد طاهرزاده روشن می‌شود که می‌گوید هر کس با انقلاب اسلامی نسبت پیدا کند، در خانه وجود خویش سکنی می‌گزیند. رسالت ما این است که جهانی بسازیم که در آن، خدا نه فقط در محراب، بلکه در جامعه، فرهنگ، سیاست و آینده بشر حضور یابد. آینده در انتظار انسان توحیدی است و اگر ما نایستیم، چه نسلی خواهد ایستاد؟ این نه یک دعوت، بلکه یک ضرورت است.

نهادی، دگرگونی سیاستی یا بازسازی هنجاری.

سخنرانی مورد بحث از این منظر فاقد پروژه است. مسأله مشخصی تعریف نمی‌شود، نقشه راهی برای اصلاح یا مقاومت ارائه نمی‌شود و هیچ حوزه‌ای برای کنش جمعی معرفی نمی‌شود. به همین دلیل، سخنرانی اگرچه ذهن مخاطب را درگیر می‌کند اما او را به کنش هدایت نمی‌کند. این همان گفت‌مان انتقادی بی‌سرانجام است که در نهایت به نوعی ایترسی فکری و اجتماعی منتهی می‌شود.

■ **جمع‌بندی**

آنچه این سخنرانی را مسأله‌دار می‌کند، نه نقد نئولیبرالیسم است – که البته ضروری است – بلکه شیوه پیشبرد این نقد است. جامعه‌شناسی در ایران نیازمند عبور از «اخلاقی نقد بی‌پدیل» است. این عبور نه به معنای کنار گذاشتن نقد، بلکه به معنای پیوند دادن نقد با امکان است؛ امکانی برای اندیشیدن، برای بازتعریف نهادها، برای تقویت عملیت اجتماعی و برای تبدیل آگاهی به کنش. سخنرانی‌هایی از این دست می‌توانند نقطه آغاز باشد اما تنها به شرطی که به بازاندیشی در خود نیز تن دهند. نقد نئولیبرالیسم، زمانی از سطح شعار فراتر می‌رود که بتواند نشان دهد کجا و چگونه امکان تغییر دارد؛ چه در سطح فردی، چه نهادی و چه در سطح تحیل جمعی.

در نهایت، جامعه‌شناسی اگر قرار است «در برابر نئولیبرال» بایستد، باید از نقدی آغاز کند که نه فقط افشا می‌کند، بلکه امکان‌سازی می‌کند و این همان چیزی است که در سخنرانی مورد بحث غایب است.

